



Revolution Studies
Volume 02, No.04, Autumn & Winter 2024- 5 (Serial 4)

**The Last Great Revolutions of the 20th Century Comparison of the
Iranian and the Nicaraguan Revolution**

Abolfazl Hajizadeh¹

DOI: 10.22034/fademo.2025.493876.1066

Abstract

The two revolutions of Iran and Nicaragua have differences and similarities in two different cultural and historical contexts. The aim of this article is to examine them under some of the most important categories and theoretical concepts in revolution studies. These concepts and categories are taken from some of the most important works of revolution study. This is a comparative and descriptive study that at the same time tries to highlight the specific and major aspects of these two revolutions. Based on the findings of this study, these two revolutions are most similar in the categories of economic situation, the nature of the state and its function, international conditions and revolutionary classes. However, these two revolutions are most different in terms of ideology, the role of leaders and ideologists, methods of mobilization and struggle.

Keywords: Revolution, Iranian revolution, Nicaraguan revolution, ideology, government

1. PhD in Sociology, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran
a.hajizadeh63@gmail.com

Received: 2024/ 08/ 06

Approved: 2024/ 11/ 11

<https://trs.ri-khomeini.ac.ir/>

آخرین انقلاب‌های بزرگ قرن بیستم مقایسه انقلاب ایران و انقلاب نیکاراگوئه^۱

ابوالفضل حاجی‌زاده^۱

DOI : 10.22034/FADEMO.2025.493876.1066

چکیده: دو انقلاب ایران و نیکاراگوئه در دو بستر متفاوت فرهنگی و تاریخی، دارای تفاوت‌ها و شباهت‌هایی هستند که هدف این جستار بررسی آن‌ها در ذیل برخی از مهم‌ترین مقوله‌ها و مفاهیم نظری در مطالعات انقلاب است. این مفاهیم و مقوله‌ها از برخی از مهم‌ترین آثار انقلاب‌شناسی برگرفته شده است. این یک مطالعه تطبیقی و توصیفی است که درعین حال سعی در برجسته کردن جنبه‌های خاص و عمده این دو انقلاب دارد. بر اساس یافته‌های این مطالعه، این دو انقلاب در مقوله‌های وضعیت اقتصادی، ماهیت دولت و کارکرد آن، شرایط بین‌المللی و طبقات انقلابی بیشترین شباهت را دارند؛ اما از جهت ایدئولوژی، نقش رهبران و ایدئولوگ‌ها، شیوه‌های بسیج و مبارزه بیشترین تفاوت را دارند.

کلیدواژه‌ها: انقلاب، انقلاب ایران، انقلاب نیکاراگوئه، ایدئولوژی، دولت.

۱. دکترای جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. a.hajizadeh63@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۸/۲۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۵/۱۶

دوفصلنامه انقلاب‌پژوهی | سال دوم، شماره ۴ | پاییز و زمستان ۱۴۰۳ | صفحات ۹۹-۱۲۰

<https://trs.ri-khomeini.ac.ir/>

قرن بیستم از پرفراز و نشیب‌ترین قرون زندگی بشر است. تحولات چشمگیر و بنیادین در سطح علمی، هنری، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، یکی پس از دیگری در این قرن به وقوع پیوستند. در این میان «انقلاب»‌های متعددی نیز در سرتاسر جهان رخ داد. بر همین اساس اتفاق نظر قابل ملاحظه‌ای در این خصوص وجود دارد که اگر قرنی استحقاق نامیدن «قرن انقلاب‌ها» را داشته باشد آن قرن، قرن حاضر [قرن بیستم] است (تیلور، ۱۳۸۸، ص. ۵)؛ بنابراین در این قرن شاهد شکوفایی مطالعات انقلاب نیز هستیم، مطالعاتی که تا قبل از این چندان مورد توجه متفکران نبود. در ربع پایانی قرن بیستم و به‌طور هم‌زمان، دو انقلاب در دو کشور بسیار متفاوت از جهت تاریخی و فرهنگی و دارای فاصله جغرافیایی زیاد، یعنی ایران و نیکاراگوئه به وقوع پیوست. در اینجا به مقایسه این دو انقلاب پرداخته خواهد شد و سؤال اصلی این است که وجوه شباهت و تفاوت این دو انقلاب که به‌طور هم‌زمان و در دو بستر متفاوت تاریخی - فرهنگی رخ داده‌اند، چیست؟ این یک مطالعه تطبیقی است که سعی در مقایسه دو انقلاب دارد؛ اما این به معنی دوری از نظریه نیست؛ همان‌طور که ابطال‌گرایان اعتقاد دارند علم با گزاره‌های مشاهدتی آغاز نمی‌شود؛ زیرا نوعی نظریه مقدم بر تمام گزاره‌های مشاهدتی است (چالمرز، ۱۳۸۴، ص. ۴۶).

این مقایسه در پرتو تعدادی مفاهیم انجام شده است که از پژوهش‌های گوناگون در باب انقلاب و انقلاب ایران برگرفته شده است (برخی از این پژوهش‌ها عبارتند از: اسکاچیل ۱۳۷۶؛ فورن ۱۳۸۷، ۱۳۸۴؛ معدل ۱۳۸۲؛ گلدستون ۱۳۸۷؛ بریتون ۱۳۷۶). مفاهیم مورد نظر در اینجا عبارتند از: وضعیت اقتصادی (دولت، مردم)، ماهیت دولت و کارکرد آن، شرایط بین‌المللی، ایدئولوژی، طبقات انقلابی، نقش رهبران و ایدئولوگ‌ها، شیوه‌های بسیج و مبارزه. در اینجا باید به این نکته توجه شود که می‌توان این مفاهیم را در سه یا چهار سطح طبقه‌بندی کرد: اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی؛ اما این کار از یک‌سو، یک انتزاع بی‌مورد است که از اهمیت انفرادی هر یک از این مقوله‌ها (عوامل) می‌کاهد و از سوی دیگر برخی از این مقوله‌ها - مانند شرایط بین‌المللی و نقش رهبران - را هم‌زمان می‌توان در یک یا چند سطح قرار داد؛ بنابراین ترجیح داده شده است با بهره‌گیری از تحقیقات انجام شده بر روی این دو انقلاب به مقایسه هر یک از مفاهیم پرداخته شود.

۱. پیشینه پژوهش

در باب این موضوع تحقیقاتی صورت گرفته که در ادامه دو مورد از قابل تأمل‌ترین آن‌ها خواهد آمد.

جان فورن (۱۳۸۴) در نظریه خود سعی کرده است تمام عوامل مؤثر در انقلاب‌های جهان سوم را توضیح دهد. وی در رهیافت چند علیتی خود مدعی است برای اینکه یک انقلاب اجتماعی موفق شکل بگیرد، باید پنج عامل با هم ترکیب شود: ۱. توسعه وابسته؛ ۲. حکومت سرکوبگر، انحصارگر و متکی به شخص؛ ۳. شکل‌گیری و تبلور فرهنگ‌های سیاسی مقاومت و بحران انقلابی؛ ۴. رکود اقتصادی؛ ۵. ارتباط باز با [و گشایش در] نظام جهانی... [یعنی کاهش سرکوب تحت تأثیر عوامل بین‌المللی]. وی انقلاب ایران و نیکاراگوئه را جزء انقلاب‌های اجتماعی موفق قرار می‌دهد که تمام عوامل ذکر شده در آن دو وجود دارد؛ نظریه فورن یک نظریه صوری است و اساساً به دلیل اینکه در پی تعمیم است نتوانسته بسیاری از ویژگی‌های خاص هر کدام از این انقلاب‌ها را که نقش تعیین‌کننده‌ای داشته‌اند در نظریه خود لحاظ کند. از جمله آنکه انقلاب نیکاراگوئه عملاً یک جنگ داخلی بوده است؛ اما انقلاب ایران را نمی‌توان جنگ داخلی به حساب آورد. همچنین وزن هر کدام از عوامل در الگوی فورن مشخص نیست و می‌بایست به هر انقلاب به‌طور انفرادی و خاص پرداخته شود تا وزن هر کدام معلوم شود. مثلاً در ایران اهمیت فرهنگ سیاسی مقاومت، یعنی اسلام رادیکال در پیروزی انقلاب اهمیت فراوان دارد در حالی که ایدئولوژی در انقلاب نیکاراگوئه حائز چنین اهمیتی نیست. نقد دیگری که می‌توان به این نظریه وارد کرد این است که این الگو هر چند به عوامل مشترک وقوع انقلاب اشاره می‌کند؛ اما نمی‌تواند تأثیر این عوامل را در پیامدهای متفاوت این دو انقلاب توضیح دهد.

فریده فرهی (۱۳۷۵) نیز تلاش دارد با یک رهیافت ترکیبی، دلایل انقلاب ایران و نیکاراگوئه را توضیح دهد، وی هر چند در تشخیص اینکه مدل اسکاچیل تا حدودی توانایی تحلیل انقلاب ایران و نیکاراگوئه را دارد، قضاوت درستی دارد؛ اما ضعف اساسی تحلیل او نقش ایدئولوژی است. هر چند او اشاره‌هایی به ایدئولوژی انقلاب ایران دارد؛ اما این عنصر در تحلیل او اهمیت چندانی ندارد و اساساً وی نمی‌تواند رشد این ایدئولوژی را با محتوای خاصی توضیح دهد. ایدئولوژی در تحلیل او نه جزء شروط لازم و نه جزء شروط کافی دسته‌بندی نشده است و عملاً سرگردان است.

در این جستار سعی شده است ضمن تکمیل تحقیقات سابق از نقص‌های آن‌ها فراتر رود. قبل از انجام مقایسه به دلیل عدم آشنایی محتمل خوانندگان ایرانی با انقلاب نیکاراگوئه به بررسی اجمالی روند تحولاتی که منجر به انقلاب در آن کشور شد، پرداخته خواهد شد.

۲. تاریخچه مختصر نیکاراگوئه تا انقلاب

نیکاراگوئه کشوری است در آمریکای مرکزی که کلمبوس در سال ۱۵۰۲ میلادی آن

را کشف کرد. بعد از آن اسپانیایی‌های مهاجر وارد منطقه شدند و به تدریج در امتزاج با سرخپوستان بومی، کشور نیکاراگوئه، با فراز و نشیب‌های فراوان در مسیر کسب استقلال تشکیل شد. اسپانیایی‌ها ضمن بهره‌برداری از منابع عظیم طبیعی به‌ویژه طلا، مردم بومی را نیز به بردگی می‌گرفتند؛ اما پس از کاهش طلا و برده نیکاراگوئه به‌صورت یکی از مستعمرات ... امپراتوری اسپانیا در آمد (صالحی، ۱۳۶۴، ص. ۳۲). نیکاراگوئه استقلال خود را در اوایل قرن نوزدهم طی سه مرحله به دست آورد: مرحله اول سال‌های قبل از ۱۸۲۱ که به‌عنوان قسمتی از امپراتوری مکزیک ... اداره می‌شد؛ مرحله دوم از سال‌های ۱۸۲۲ به بعد که به‌صورت عضو فدراسیون کشورهای آمریکای مرکزی در آمد و مرحله سوم از سال ۱۸۳۸ که به‌صورت کشوری مستقل و با حاکمیتی از آن خویش شناخته شد (صالحی، ۱۳۶۴، صص. ۳۳-۳۲).

در طول این مدت و به‌ویژه پس از کسب استقلال درگیری‌های داخلی میان دو حزب محافظه‌کار و لیبرال برای کسب قدرت ادامه داشت، این در حالی بود که انگلیس و آمریکا نیز در پی منافع خود، در امور نیکاراگوئه دخالت می‌کردند. ویلیام واکر در ۱۸۸۵ از چالش میان این دو حزب استفاده کرد و در اقدامی نظامی قدرت را به دست گرفت، آمریکا نیز از او حمایت کرد؛ اما به دلیل اقدامات جنایتکارانه داخلی و نیز حمله به کشورهای همسایه در نهایت با همکاری نیروهای داخلی و خارجی سقوط کرد؛ پس از آن محافظه‌کاران قدرت را در دست گرفتند و قانون اساسی جدید را تصویب کردند. در این زمان قیمت قهوه افزایش فوق‌العاده‌ای یافت و محافظه‌کاران به دلیل پیوند ارگانیکی که با زمین‌داران بزرگ داشتند قوانینی را برای گرفتن زمین کشاورزان کوچک و دادن آن به زمین‌داران بزرگ تصویب کردند. چنین اقدامی کشاورزان کوچک را به کارگران کشاورزی ناراضی بدل کرد که منجر به شورش‌های دهقانی شد. در پی این رویدادها در انتخابات سال ۱۸۹۳ لیبرال‌ها حکومت را در دست گرفتند و به اقدامات مهمی از جمله بازسازی ارتش و دولت، تأسیس بانک‌های عمومی، ایجاد راه‌آهن و توسعه خطوط مخابراتی و رواج تعلیمات عمومی دست زدند. اقدامات ملی‌گرایانه رئیس‌جمهور لیبرال، زیلایا، که از اعطای حق کنترل انحصاری راه‌های نیکاراگوئه به ایالات متحده امتناع کرد و محدودیت‌هایی در مورد سرمایه‌گذاری آمریکا برقرار نمود و نیز با مذاکره با شرکت‌های ژاپنی قصد داشت که امتیاز ساختن یک کانال آبی را به آن‌ها واگذار نماید (هللی‌رودی، ۱۳۸۵، ص. ۱۴) خشم آمریکا را برافروخت؛ به همین دلیل آمریکا پس از ایجاد و شعله‌ور کردن آتش اختلاف میان محافظه‌کاران و لیبرال‌ها، به نفع محافظه‌کاران دست به اقدام نظامی زد که موجب قدرت‌گیری محافظه‌کاران شد. بعد از این

ماجرا قراردادهایی با آمریکا به امضا رسید که نفوذ آمریکا را به شدت در نیکاراگوئه افزایش داد. پس از خروج نیروهای آمریکایی یک بار دیگر تنش میان دو حزب شدت گرفت و همین موضوع باعث دخالت نظامی مجدد آمریکا در ۱۹۲۶ شد. در انتخاباتی که با نظارت آمریکا برگزار شد، لیبرال‌ها پیروز شدند. دومین حضور نظامی ایالت متحده منجر به دو نتیجه شد: نخست تشکیل و تقویت ارتش چریکی به رهبری آگوستوسزار ساندینو که لیبرال ملی‌گرا بود و حاضر به پذیرش سازش با داوری آمریکا نشد؛ دوم تشکیل گارد ملی نیکاراگوئه که به وسیله آمریکاییان تجهیز شده و آموزش دیده بودند (صالحی، ۱۳۶۴، ص. ۳۸).

نیروهای آمریکایی به تدریج از نیکاراگوئه خارج شدند؛ اما گارد ملی جانشین نیروهای اشغالگر آمریکا شد. وظیفه گارد ملی حفظ و حراست مواضع اقتصادی و سیاسی و نظامی آمریکا در نیکاراگوئه بود (کانون دانش‌آموزان، ۱۳۵۹، ص. ۷۸). نیروهای ساندینو به مبارزات خود ادامه دادند و به موفقیت‌هایی دست پیدا کردند. در سال ۱۹۳۲، ساکاسا، با حمایت آمریکا رئیس‌جمهور شد و برای صلح با ساندینو تلاش کرد و در نهایت با وی معاهده صلح امضا نمود. بعد از آن ساندینو به دعوت رئیس‌جمهور به مهمانی شام در پایتخت رفت و به هنگام خروج به وسیله نیروهای گارد ملی به رهبری آناستاسیو سوموزا گارسیا محاصره شد و با تمام همراهانش به قتل رسید. از آن پس ساندینو به عنوان نماد میهن‌پرستی و قهرمان مبارزه با امپریالیزم در میان مردم نیکاراگوئه شهرت یافت. به طوری که گروه اصلی انقلابی در انقلاب ۱۹۷۹، یعنی ساندینیست‌ها نام خود را برای کسب مشروعیت بیشتر از نام او کسب کردند. این واقعه به نوعی شبیه حادثه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران بود که دولت ملی مصدق با دخالت آمریکا برکنار شد. بعد از این واقعه و قدرت‌گیری روزافزون گارد ملی، میان رئیس‌جمهوری و گارد ملی اختلاف افتاد و در نهایت سوموزا طی یک کودتا خود را رئیس‌جمهور نیکاراگوئه اعلام کرد. دوره حکومت وی و دو پسرش در تاریخ نیکاراگوئه به دوره سوموزاها معروف است. برجسته‌ترین ویژگی این دوره وابستگی شدید این دولت به آمریکا، اختناق و فساد است. روش حکومتی سوموزاها ساده و کارآمد بود: اول جلب همکاری مخالفان مهم و قدرتمند [کلیسا، زمین‌داران بزرگ و تجار عمده] و آرام کردن آنان؛ دوم توسعه روابط دوستانه با ایالات متحده آمریکا [و کسب حمایت آن‌ها] (صالحی، ۱۳۶۴، ص. ۴۵).

اکثریت حزب لیبرال به دلیل اینکه سوموزا خود را لیبرال می‌خواند از وی حمایت می‌کردند. ارتش نیز که نیروی بسیار مهمی در کشور به حساب می‌آمد، از طریق دادن پست‌های اصلی آن به اعضای خانواده سوموزا و نیز اعطای امتیازات به افسران، تحت کنترل سوموزا بود.

دولت سوموزا همواره از کمک‌های اقتصادی و مالی و نظامی دولت آمریکا بهره‌مند بود و عموماً در مسائل بین‌المللی نیز همراه آمریکا می‌شد و به‌ویژه در اقدامات نظامی ایالات متحده در آمریکای لاتین آنان را همراهی می‌کرد. این دولت در واقع ژاندارم آمریکا در منطقه برای مبارزه بانفوذ مارکسیسم بود. برنامه‌های اقتصادی این دولت به نحوی بود که به نفع حامیان رژیم رقم می‌خورد و طبقات کارگر، دهقان و حتی بورژوازی ملی از آن متضرر می‌شدند. در این دوره رشد شهرنشینی نیز چشمگیر بود به شکلی که دولت سوموزا قادر به سازمان‌دهی روستاییان مهاجرت کرده به شهرها نبود. هم‌زمان با آغاز دهه شصت میلادی گروهی از چپ‌گرایان با الهام از قیام سان‌دینو و انقلاب مردم کوبا دست به تشکیل گروه‌های چریکی برای مبارزه مسلحانه زدند، اینان نام خود را با الهام از اسطوره ملی نیکاراگوئه، سان‌دینو، «ساندینیست» گذاشتند که در واقع نیروی اصلی پیش‌برنده انقلاب بودند.

طی دهه شصت میلادی جنگ و گریزهای پراکنده سان‌دینیست‌ها با رژیم سوموزا در جریان بود؛ ولی غلبه با رژیم بود. با آغاز دهه هفتاد میلادی که نارضایتی سیاسی و اقتصادی مردم افزایش می‌یافت، دو رخداد بزرگ دولت سوموزا را در سرایشی انحطاط قرار داد: اول زلزله کریسمس سال ۱۹۷۲ که ۷۰ درصد مانوگوا، پایتخت را ویران کرد. در جریان این زلزله دولت سوموزا اوج فساد و بریدگی خود را از جامعه نیکاراگوئه نشان داد؛ زیرا نه تنها از مشکلات پیش‌آمده بر اثر زلزله نکاست، بلکه حتی از کمک‌های بین‌المللی ارسالی به نفع خود سود جست. در عوض نیروهای سان‌دینیست و کلیسا به کمک مردم شتافتند. این واقعه سه اثر مهم سیاسی، اجتماعی و اقتصادی برجای گذاشت و نارضایتی از دولت را افزایش داد و باعث نزدیکی طبقات و گروه‌های اجتماعی و ایجاد فضای همدلی و اعتماد میان آنان شد و ضربات مالی و اقتصادی فراوانی به مردم و به دولت وارد کرد که بر وخامت اوضاع افزود. دوم، واقعه گروگان‌گیری بود که دو سال بعد از زلزله رخ داد. در ۲۷ دسامبر سال ۱۹۷۴، گروه کوچکی از چریک‌های جبهه سان‌دینیست به [مراسم برگزار شده در] منزل یکی از بازرگانان معروف نیکاراگوئه حمله کردند. مهمانی به افتخار شلتون سفیر ایالات متحده ترتیب یافته بود. چریک‌ها در این تهاجم جمع زیادی از مهمانان از جمله سفیر مذکور و ۱۲ نفر از اعضای خانواده سوموزا [بسیاری از دیپلمات‌های کشورهای دیگر] را به گروگان گرفتند. هرچند برای جلوگیری از اقدام نظامی آمریکا سفیر آمریکا آزاد شد؛ اما چریک‌ها امتیازات بسیار مهمی دریافت کردند، در پایان مذاکرات چریک‌ها موفق شدند ۶۰ نفر از مبارزان زندانی را آزاد کنند، یک میلیون دلار وجه نقد اخذ نمایند و یک پیام ۱۲۰۰۰ کلمه‌ای را از رادیوی کشور پخش کنند (صالحی، ۱۳۶۴، ص. ۵۰).

این اقدامات فضای اختناق و وحشت را درهم شکست و موجی از امید در میان مبارزان ایجاد کرد و در عوض دولت تحقیر شده را در موضع ضعیف تری قرار داد. دادگاه‌های نظامی که پس از این حمله، تحت فشار آمریکا، برای تحقیق درباره فعالیت‌های جبهه تشکیل شد، روشن نمود که جبهه از حمایت و همکاری وسیع نه تنها بخشی از دهقانان و برخی کارگران، بلکه تعدادی از کشیش‌های کاتولیک، فرزندان افسران گارد ملی، اعضای خانواده‌های ثروتمند نیکاراگوئه و حتی برخی از صاحبان صنایع و بازرگانانی که با سوموزا رابطه نزدیک دارند، برخوردار است (هللی رودی، ۱۳۵۸، ص. ۵۶). این خود نشان از عمق و گستردگی اعتراض‌هایی در میان مردم نیکاراگوئه داشت. بعد از آن دولت مجبور شد تحت فشار برنامه حقوق بشر کارتر قدری فضای سیاسی را باز کند، همین برنامه در ایران هم به اجرا گذاشته شد و هدف آن جلوگیری از رادیکال شدن مردم به ویژه طبقه متوسط بود. با توجه به آزادی نسبی مطبوعات، اعتراض‌های مردم اوجی تازه یافت و روزنامه‌های مخالفین مقالاتی گوناگون در باب فساد و جنایات دولت سوموزا منتشر کردند. از اکتبر سال ۱۹۷۷ بار دیگر حملات ساندینیست‌ها آغاز شد و به موفقیت‌هایی دست یافت. هم‌زمان با این وقایع گروه ۱۲ نفری که متشکل از تجار، مذهب‌یون و رهبران حرفه‌ای برجسته بود، لزوم برکناری سوموزا را اعلام و خواستار راه‌حل سیاسی با شرکت جبهه ساندینیست شد (صالحی، ۱۳۶۴، ص. ۵۲)؛ اما در این میان ترور سردبیر محبوب روزنامه مخالفین، لاپرنزا چامورو، در ژانویه ۱۹۷۸ روند مبارزه برای آزادی را سرعت داد، تأثیر این حادثه را می‌توان مانند آتش‌سوزی سینما رکس آبادان یا چاپ مقاله رشیدی مطلق در روزنامه اطلاعات در مبارزه انقلابی مردم ایران دانست. درگیری‌ها میان مردم و دولت روز به روز بیشتر و همه گیرتر می‌شد.

۱۰۵

«قیام مونیو» از خون‌بارترین مبارزات بود که در شهر سرخپوست‌نشین مونیو رخ داد. در عملیاتی دیگر چریک‌ها توانستند با گروگان‌گیری امتیازات بیشتری دریافت کرده و ضربه مهلکی به دولت وارد کنند، در اوایل ماه ژوئن ۱۹۷۹ عملیات «تهاجم نهایی» اعلام شد. تهاجمات گروه‌های چریکی که در محلات کارگری سراسر کشور سازمان یافته بودند، به پادگان‌های سوموزا آغاز شد. در هفدهم ژوئیه، سوموزا کشور را ترک کرد و دو روز بعد نیروهای جبهه ساندینیست وارد پایتخت شدند و بقایای گارد ملی را دستگیر کردند (صالحی، ۱۳۶۴، صص. ۵۴-۵۵).

جنگ آزادی با حدود ۵۰۰۰۰ کشته، یعنی ۲ درصد جمعیت کشور به پیروزی رسید؛ بعد از پیروزی به تدریج جبهه ساندینیست به دلیل سازمان‌دهی قوی‌تر و نیز مشروعیت فراگیر زمام

امور را در دست گرفتند؛ اما این قدرت گیری به معنای حذف مخالفان نبود. ساندینیست‌ها چندین برنامه خدمات اجتماعی را از جمله نهضت سوادآموزی و طرح بهبود وضعیت بهداشتی عملی کردند. آن‌ها همچنین اصلاحاتی را در کشاورزی و بانکداری صورت دادند؛ اما آن‌چنان که فورن می‌نویسد به دلیل شکاف در ائتلاف انقلابی، تجاوز (و فشار) خارجی و تداوم ضعف اقتصادی (۱۳۸۷) در نهایت در انتخابات سال ۱۹۹۰ جبهه ساندینیست که مورد انتقاد بورژوازی ملی و کلیسا قرار داشت قدرت را واگذار کرد و مجدداً پس از دو بار شکست در انتخابات رقابتی، در انتخابات سال ۲۰۰۶ به قدرت بازگشت؛ و این - یعنی انتخابات آزاد- خود از اهداف انقلاب بود که محقق شد.

حال پس از آشنایی با کلیات تاریخی در باب روند تحولات انقلاب نیکاراگوئه، با توجه به مفاهیم ذکر شده به مقایسه این انقلاب و انقلاب ایران پرداخته می‌شود.

۳. وضعیت اقتصادی

نیکاراگوئه کشوری عمدتاً با اقتصاد کشاورزی است که محصولات اصلی آن را قهوه، پنبه، موز و برخی منابع زیرزمینی مانند طلا تشکیل می‌دهد. اجرای برنامه‌های مدرنیزاسیون که از سوی آمریکا در کشورهای تابعه خود به اجرا گذاشته می‌شد باعث رشد صنایع به‌ویژه صنایع وابسته به بخش کشاورزی و شکل‌گیری طبقه کارگر در نیکاراگوئه شد. نظیر این برنامه به نام «انقلاب سفید» در ایران نیز به اجرا گذاشته شد. هدف اصلی این برنامه اتصال این کشورها به اقتصاد جهانی بود که این خود باعث نارضایتی طبقات سنتی تجار و بازاریان در نیکاراگوئه و ایران شد.

یکی از مهم‌ترین پیامدهای این سیاست‌ها شکل‌گیری «بورژوازی وابسته» بود که از رانت ویژه دولتی در هر دو کشور برخوردار بود. سران و عوامل هر دو دولت - شاه و سوموزا- با بهره‌گیری از قدرت دولتی به انباشت ثروت عظیمی برای خود اقدام کردند. به طوری که یک‌ششم کل قلمرو نیکاراگوئه، ۳۰-۲۵ درصد کلیه زمین‌های قابل کشت و ۲۶ شرکت بزرگ بازرگانی بخشی از دارایی سوموزا را نشان می‌دهد (هلل‌رودی، ۱۳۵۸، ص. ۳۲). در ایران نیز اعضای خانواده سلطنتی هر کدام در حوزه‌های مختلف اقتصادی منافع کلان داشتند با این تفاوت که بهره سوموزا از قدرت دولتی برای کسب منافع اقتصادی به‌مراتب از شاه بیشتر بود به طوری که در اکثر حوزه‌های اقتصادی خانواده سوموزا فعالیت داشت. اقتصاد ایران، اقتصادی متکی بر نفت بود و به‌شدت از نوسانات جهانی آن متأثر می‌شد، چنانکه دولت سوموزا هم از قیمت محصولاتی مانند قهوه و طلا تأثیر شدید می‌گرفت.

کرین برینتون در کتاب مشهور خود کالبد شکافی چهار انقلاب ضمن تفکیک اقتصاد به دو سطح اقتصاد دولت و اقتصاد مردم می‌نویسد: در همه این جوامع [که انقلاب در آن‌ها رخ داده] حکومت بود که با دشواری‌های مالی روبه‌رو بود نه خود این جوامع... انقلاب‌های مورد بررسی ما در جوامعی با اقتصادهای رو به نزول یا در جوامعی دستخوش بینوایی یا کساد اقتصادی گسترده و درازمدت رخ ندادند (برینتون، ۱۳۷۶، ص. ۳۳) در واقع برینتون برخلاف مارکس و هم‌نوا با توکویل اعتقاد دارد انقلاب حاصل فقر روزافزون مردم نیست، بلکه مقارن شرایط انقلابی این وضعیت اقتصادی دولت است که به هم ریخته است به طوری که حتی در دادن دستمزد کارکنان خود دچار مشکل است؛ اما ما در بررسی این دو انقلاب شاهدیم چنین شرایطی بر هیچ کدام از دو دولت برقرار نیست؛ هر دو دولت به‌رغم ضربات سیاسی و اقتصادی که متحمل شده‌اند همچنان قوی‌اند و مشکل جدی در زمینه تأمین مالی دستگاه سرکوب و اداره امور جاری خود ندارند، هر دو کشور رشد اقتصادی قابل توجهی در دهه پنجاه و شصت میلادی داشته‌اند؛ اما در دهه هفتاد میلادی که با کاهش قیمت نفت و قهوه هر دو دولت دچار تنگناهای اقتصادی شدند، بیش از دولت، اوضاع اقتصادی مردم به دلیل افزایش تورم، بیکاری و افزایش ساعت کار آسیب دید.

در نیکاراگوئه رشد (حداقل روی کاغذ) حوزه‌های خدمات اجتماعی گوناگون و تولید ناخالص ملی شتاب قابل توجهی گرفت؛ اما منافع این تغییرات در رشد شاخص‌ها نصیب اکثر نیکاراگوئه‌ای‌ها نشد به طوری که سطح بسیار نازل زندگی‌شان عملاً تغییری نکرد و شکاف میان آن‌ها و اعضای طبقات متوسط و بالا به‌طور بی‌وقفه افزایش یافت (واکر، ۱۳۸۷، ص. ۳۲۸). در ایران نیز در رأس مثلث قدرت... دربار و در طرفین آن صاحبان داخلی و خارجی صنایع قرار داشتند. بدون دسترسی به یکی از اضلاع مثلث مذکور یا داشتن رابطه مالی با یکی از اعضای آن هیچ کس را یارای در دست گرفتن یک پروژه صنعتی بزرگ در ایران نبود (میلانی، ۱۳۸۱، ص. ۱۲۷). در نتیجه در هر دو کشور رشد اقتصادی قابل توجهی وجود دارد؛ اما این رشد به‌شدت نابرابر است و تنها اقلیتی از افراد جامعه از فرصت‌های ایجاد شده بهره می‌گیرند؛ پس وضع اقتصادی مردم در فقر شدید و مطلق نیست، بلکه نابرابری شدید فرصت‌های اقتصادی موجب نارضایتی مردم شده است.

۴. ماهیت دولت و کارکرد آن

از دید مخالفین این دولت‌ها و برخی از تحلیل‌گران مهم‌ترین ویژگی هر دو دولت، ارتباطات گسترده با آمریکاست که برخی به‌عنوان نفوذ و برخی به‌عنوان وابستگی از آن یاد می‌کنند.

روی کار آمدن شاه و سوموزا در دو کشور تا حد زیادی به دخالت آمریکا در امور داخلی این دو کشور مربوط می‌شد. هر دو دولت بنا به توصیه و فشار آمریکا برنامه‌هایی را در کشورشان پیاده کردند: انقلاب سفید شاه و «اتحاد برای پیشرفت» سوموزا، هر دو با حمایت آمریکا و برای مقابله بانفوذ مارکسیسم در این دو منطقه به اجرا گذاشته شد و البته هر دو این برنامه‌ها تأثیرات عمیق اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در جوامع مزبور برجای گذاشت. حکومت شاه به صورت رسمی یک سلطنت مشروطه بود که در آن شاه مانند شاهان قبل از خود حکومت خودسرانه‌ای ندارد، بلکه مقید به قانون اساسی است و ارکانی از نظام کاملاً مستقل از شاه‌اند مانند مجلس. نظام سیاسی نیکاراگوئه در ظاهر جمهوری بود که در آن رئیس‌جمهور با رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شد، احزاب آزادی داشتند و تفکیک قوا به رسمیت شناخته می‌شد؛ اما در عمل در هر دوی این حکومت‌ها، حق و رأی مردم فقط در صورت و روی کاغذ اهمیت داشت و این شکل‌های مدرن حکومت ورزی به شیوه‌ای استبدادی و سرکوبگرانه اعمال می‌شد. به طوری که نیکاراگوئه نام دموکراسی را یدک می‌کشید، اگرچه مواردی از قانون اساسی به تفکیک قوا... اختصاص داشت؛ اما در واقع همه قدرت در رئیس‌جمهور متمرکز بود. گارد ملی، ارتش خصوصی رئیس‌جمهور محسوب می‌شد... در حقیقت او تنها مرجع تصمیم‌گیری به شمار می‌آمد... هیچ‌گونه امکانی برای کسب قدرت به وسیله مخالفان به صورت قانونی وجود نداشت؛ زیرا انتخابات سراسر تقلب بود (واکر ۱۳۸۷، ص. ۳۳۰).

در ایران نیز اوضاع به همین شکل پیش می‌رفت به طوری که از لحاظ حقوقی و صوری دولت پهلوی، دارای قوه مقننه‌ای مستقل تلقی می‌شد؛ اما در واقع دستگاه اجرایی نیرومند آن دولت فارغ از هرگونه دخالت واقعی قوه مقننه بود... مجلس شورای ملی در اخذ تصمیمات مهم نقشی نداشت (بشیریه، ۱۳۸۸، صص. ۹۴-۹۵). ابزارهای اعمال قدرت در دولت شاه عبارت بودند از حزب، ارتش، منابع نفتی و بوروکراسی (بشیریه، ۱۳۸۸، ص. ۸۷) همه این ابزارها به شدت کنترل شده و تحت نفوذ دربار بودند و استقلال چندانی نداشتند. در نیکاراگوئه هم با تفاوت‌هایی اندک اوضاع به همین شکل بود، البته احزاب بیشتر و فعال‌تر بودند.

موضوع مهم دیگر در باب دولت، رابطه آن با طبقات اجتماعی است. در ایران در دهه پس از کودتا، شاه رژیم اقتدارگرا را با پشتیبانی زمین‌داران، ارتش و دستگاه مذهبی رهبری می‌کرد (کاتوزیان، ۱۳۸۸، ص. ۲۳۱)؛ اما به تدریج در پی انجام اصلاحات اقتصادی-اجتماعی نظیر اصلاحات ارضی، حق رأی زنان، تصرف موقوفات و تأکید بر ایدئولوژی ناسیونالیسم باستان‌گرا، گروه اول عملاً حذف و گروه سوم به شدت ناراضی شدند. هر چند برنامه مدرنیزاسیون محمدرضا

شاه، طبقه متوسط از جمله روشنفکران و بروکرات‌ها را قانع می‌کرد؛ اما هم‌زمان با فشارها و محدودیت‌های فراوان در زمینه آزادی‌های مدنی - سیاسی این گروه‌ها هم ناراضی شدند. از طرف دیگر درآمدهای سرشار نفت و حمایت مستمر خارجی به تدریج دولت را بر فراز و بلکه در برابر جامعه قرار داد.

در نیکاراگوئه مدعیان اصلی قدرت عبارت بودند از: کلیسا، زمین‌داران بزرگ و سرآمدان صنعت و تجارت (هلل رودی، ۱۳۵۸، ص. ۴۵) که دولت سوموزا با اعطای انواع امتیازات و نیز با ایجاد فضای رعب و وحشت، عملاً آن‌ها را بی‌اثر کرده بود. این دولت نیز به دلیل دارا بودن منابع کلان اقتصادی و نیز داشتن حمایت خارجی عملاً بر فراز جامعه بود.

هر دوی این دولت‌ها خودکامه بودند یکی سلطنتی مشروطه خودکامه و دیگری جمهوری خودکامه. خودکامه در اینجا به این معنی است که این دولت‌ها فرای قانون و با ایجاد تغییرات دلبخواه در قانون منافع خود را بی‌توجه به وضعیت جامعه به پیش می‌بردند. در نیکاراگوئه مانند ایران به دلیل اقدامات خودسرانه و فراقانونی و فساد همه‌گیر، طبقات حامی دولت از جمله تجار و کلیسا نیز به تدریج دست از حمایت دولت برداشتند. از دید برخی تحلیلگران نقش دولت در این دو کشور و وضعیت خاص آن نقشی اساسی در شکل‌گیری جنبش انقلابی داشته است. فرهی معتقد است دو انقلاب ایران و نیکاراگوئه در جوامعی رخ دادند که دارای اقتصاد ناموزون و سلطه‌پذیر از اقتصاد سرمایه‌داری جهانی بودند؛ اما نظر به اینکه اکثر عوامل اقتصادی و اجتماعی ناشی از این شرایط نامساعد را می‌توان تقریباً به تمام جوامع پیرامونی تعمیم داد، این عوامل را نمی‌بایست به‌عنوان علل قاطع این انقلاب‌ها محسوب کرد. عاملی که باعث تشخیص این دو انقلاب می‌شود دولتی است که آشکارا نقش عمده‌ای در صنعتی کردن این دو کشور به عهده داشت [و در عین حال به‌شدت در مقابل تقاضای مشارکت اقشار برآمده از این مدرنیزاسیون، مقاومت می‌کرد] (فرهی، ۱۳۷۵، ص. ۱۷۸).

۵. شرایط بین‌المللی

همان‌طور که قبلاً ذکر شد، شایسته‌ترین قرن برای عنوان «قرن انقلاب‌ها» قرن بیستم است. سراسر این قرن آکنده از شور و هیجان مردمی برای جنبش و انقلاب جهت تغییر در وضعیت موجود بوده است. انقلاب به‌عنوان کنش جمعی مشروع علیه حکومت‌ها به رسمیت شناخته می‌شد و گروه‌های مخالف - به‌ویژه از سوی مجامع بین‌المللی - نه به‌عنوان «خرابکار» که به‌عنوان «مبارز» شناخته می‌شدند. این فضا به لحاظ ایدئولوژیک به‌ویژه از ایدئولوژی مارکسیستی که بنابر آن انقلاب راه تحول تاریخی از مرحله پایین‌تر به مرحله تکامل یافته‌تر

است، متأثر بود. انواع جنبش‌های ضد استعماری در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین که در پی بیرون راندن کشورهای استعمارگر از کشور خود بودند نیز فضا را آکنده از بوی مبارزه برای رهایی کرده بود، مبارزه‌ای که بارها منجر به پیروزی شده بود و این خود موجی از امید برای تمام کشورهای در حال مبارزه ایجاد می‌کرد. این درست برخلاف زمان وقوع رخدادهایی موسوم به انقلاب‌های رنگی است که «انقلاب‌هایی در فضایی غیرانقلابی» بودند. انقلاب ایران و نیکاراگوئه در ربع آخر قرن بیستم به خوبی از این فضای انقلابی بهره می‌گرفتند.

جدای از این شرایط مساعد بین‌المللی برای انقلاب، با توجه به روابط گسترده این دو دولت با آمریکا و تأثیر زیاد از آن، برنامه و قدرت‌گیری جناح‌های سیاسی در آمریکا تأثیری مهم در روند تحولات این کشورها داشت. از جمله مهم‌ترین این شرایط روی کار آمدن دموکرات‌ها و پیاده کردن طرح فضای باز حقوق بشری از سوی کارتر بود. برخی از عوامل دخیل در اتخاذ این سیاست عبارتند از: شکست آمریکا در جنگ ویتنام که این خود علاوه بر ایجاد بحران داخلی اقتصادی در آمریکا، مشروعیت آمریکا را در جهان به دلیل ارتکاب جنایات جنگی خدشه‌دار کرد. از سوی دیگر اوج‌گیری اقتصاد ژاپن و تمرکز اقتصاد آمریکا بر روی افزایش تولیدات نظامی، موقعیت آمریکا را در اقتصاد جهانی نیز متزلزل کرده بود و در کنار همه اینها تزلزل متحدین جهان سومی آمریکا و رشد اعتراض‌ها و ناراضی‌ها در این کشورها به استبداد حاکم، موقعیت آمریکا را در مواجهه با شوروی با خطر روبرو کرده بود (ر.ک. به: باقی، ۱۳۸۲، صص. ۱۹۹ - ۱۹۶). پیاده شدن سیاست فضای باز در ایران باعث شد حدود ۳۵۷ زندانی سیاسی آزاد شدند، شکنجه کاهش یافت، حدود اختیارات دادگاه‌های نظامی به موجب قوانین جدید محدود شد، تعدادی نامه سرگشاده از سوی افراد سرشناس و گروه‌های روشنفکر به دولت نگاشته شد که در آن‌ها اجرای قانون اساسی، مراعات حقوق بشر و آزادی‌های فردی و انتخابات و مطبوعات آزاد تقاضا شده بود... جبهه ملی، نهضت آزادی ایران، حزب توده و فداییان خلق آشکارا به تبلیغ سیاسی می‌پرداختند (فورن، ۱۳۸۷، صص. ۵۵۸-۵۵۷).

در نیکاراگوئه پس از لغو حکومت نظامی و آزادی نسبی مطبوعات که تحت فشار واشنگتن انجام شده بود، اعتراض‌های گسترده و همه‌جانبه مردم علیه دیکتاتور اوج گرفت. روزنامه مخالفین - لاپرنزا - پر بود از مقالاتی در باب فساد و وحشی‌گری رژیم سوموزا. در اکتبر سال ۱۹۷۷، جبهه ساندینیست با حملات گسترده به چندین مرکز استان، حضور توانمند خود را به نمایش گذاشت (صالحی، ۱۳۶۴، صص. ۵۲-۵۱). هر چند بعد از این وقایع یک‌بار دیگر هر دو رژیم به مقابله با مخالفان به شکل وسیع دست زدند؛ اما این اعتراض‌ها و افشاگری‌ها بر

افزایش دامنه مخالفان و مخالفت‌ها افزود. در واقع در نیکاراگوئه نیز مانند ایران، رابطه نزدیک با ایالات متحده آمریکا موجب بی‌ثباتی در درازمدت شد. سیاست آمریکا هیچ‌گاه در جهت تضعیف رژیم‌های ایران و نیکاراگوئه نبود؛ ولی در نهایت اقدامات آمریکا این نتیجه را به ثمر آورد. در هر دو مورد، روابط بسیار نزدیک آمریکا با سران این ممالک گسترش پیدا کرده بود و این روابط به شاه و سوموزا اجازه می‌داد دولت اقتدارگرای خود را از پایه‌های اجتماعی جدا کنند و نیازی به اصلاحات ساختاری نبینند؛ اما زمانی که فشارهای داخلی تشدید شد، دولت آمریکا سیاست ثابت و منسجمی در حمایت از این رهبران دنبال نکرد (فرهی، ۱۳۷۵، ص. ۱۸۷). دلیل عدم دخالت نظامی آمریکا برای فرونشاندن انقلاب در ایران و نیکاراگوئه را علاوه بر شکست اقدامات نظامی قبلی آمریکا در جهان سوم می‌توان به توازن قوا میان ایالات متحده و شوروی نیز نسبت داد؛ زیرا دخالت در هر یک از این دو کشور به‌ویژه ایران عملاً تهدیدی برای شوروی محسوب می‌شد و واکنش - احتمالاً - نظامی آن کشور را برمی‌انگیخت. انقلاب ایران از عدم دخالت آمریکا و شوروی برخوردار بود. همچنین با انتخاب فرانسه برای اقامت آیت‌الله خمینی عملاً فضای رسانه‌ای قابل‌ملاحظه‌ای در اختیار ایشان قرار گرفت. در کل در انقلاب ایران، کمک خارجی مستقیمی وجود نداشت؛ این در حالی است که مبارزان ساندینیست از کمک‌های نظامی و اقتصادی - هر چند محدود - کوبا بهره می‌گرفتند.

۶. ایدئولوژی انقلاب

منصور معدل در کتاب خود طبقه، سیاست و ایدئولوژی در انقلاب ایران که در پی بررسی عوامل و فرایندهای انقلاب ایران و نتایج آن به لحاظ تعامل بین طبقه، سیاست و ایدئولوژی در دوره پس از کودتای ۱۳۳۲ است، می‌نویسد: مشکلات اقتصادی و نارضایتی اجتماعی، هیچ‌یک پیدایش بحران انقلابی اواخر دهه پنجاه را توجیه نمی‌کند. بحران انقلابی هنگامی روی داد که کنش‌های گروه‌های ناراضی، [متأثر] از گفتمان انقلابی شیعه شکل گرفت (معدل، ۱۳۸۲، ص. ۳۷). از دید وی بحران انقلابی زمانی رخ می‌دهد که دو گفتمان رقیب ساخته و پرداخته شده باشد، گفتمان حکومت و گفتمان جبهه مخالف. بر همین اساس رشد ایدئولوژی انقلابی را باید در بافت دیالکتیک «حکومت - جبهه مخالف» جست. وی در نظریه گفتمان اپیزودیک، در باب انقلاب ایران معتقد است گفتمان لیبرالیسم ملی گرا و کمونیسم حزب توده بنا به الزامات اپیزودیک (دوره‌ای) و در منازعه با گفتمان رادیکال شیعی رو به افول نهادند. به طوری که از یک سو ترکیب سرکوب دولتی مؤثر، رشد جناح تندرو در بین علما و خطاهای تاکتیکی و عدم سازمان‌دهی گروه‌های سکولار موجود، فضای مناسب را برای نوگروری

توده‌ای اسلامی به نام ایدئولوژی انقلابی جایگزین، برای کمونیزم و برای لیبرالیسم ملی گرا فراهم کرد (معدل، ۱۳۸۲، ص. ۱۶۲) و از سوی دیگر برخی اشتراکات این دو گفتمان - ملی گرا و کمونیزم - با گفتمان حکومت، در مفاهیمی بنیادی نظیر ملی گرایی و انقلاب، سبب خنثی شدن بار انقلابی این گفتمان‌ها شده بود؛ بنابراین گفتمان شیعی انقلابی شرط کافی انقلاب بود. روشنفکران مذهبی با بهره‌برداری از دو گفتمان دیگر، نقد آن‌ها و بهره‌گیری از اسلام سنتی و نقد آن، عملاً گفتمان تازه‌ای خلق کردند که نارضایتی اجتماعی را به بحران انقلابی بدل کرد. در آمریکای لاتین، الهیات‌رهای بخش در پاسخ به پرسش‌هایی نظیر: آیا کلیسا همچنان باید مردم را به تمکین و عافیت‌طلبی تشویق کند؟ در این صورت با توجه به فقر روزافزون مردم، معنای اصلی مسیحیت (محبت به همسایه) چیست؟ آیا کلیسا نباید در مبارزه‌ای که خارج از دیوارهای کلیسا در گرفته است، در کنار قربانیان خشونت و استثمار بایستد؟ (مصطفوی کاشانی، ۱۳۷۳، ص. ۱۴۹)، شکل گرفت. الهیات‌رهای بخش، رستگاری را نه موضوعی آن جهانی، بلکه قابل حصول در این جهان می‌داند و خواهان پیوند مسیحیت با زندگی سیاسی و اجتماعی است. محورهای اساسی الهیات‌رهای بخش در آمریکای لاتین عبارتند از: توجه به افراد تهیدست و ستم دیده و تأمل انتقادی در مسائل عملی (مک گراث، ۱۳۸۴). در واقع این الهیات متأثر از سوسیالیزم در چهارچوب الهیات مسیحی دست به نقد می‌زند و در عمل معطوف به خدمات اجتماعی و دخالت کلیسا به نفع طبقات ضعیف جامعه است که به‌ویژه در واکنش به فضای ظلم و تبعیض در آمریکای لاتین شکل گرفت. کلیسا [ی رسمی] در این مناطق به دو دلیل مدافع طبقات حاکمه بود. یکی اینکه خود در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین صاحب اراضی و ثروت گسترده‌ای به حساب می‌آمد و دیگر اینکه کلیسا در برابر جنبش‌ها و انقلاب‌های توده‌ای موقعیت خود را در معرض تهدید احساس می‌کرد (رازانی، ۱۳۸۳، ص. ۳۸۳)؛ اما به تدریج به واسطه بن‌بست نظری و فشار اجتماعی، برخی از کشیشان آمریکای لاتین با شعار «اگر مسیح هم امروز بود تفنگ به دست می‌گرفت» به‌صفت مبارزان پیوستند و در تلاش بودند که فقر، بی‌سوادی، ستم، تبعیض و انحطاط اخلاقی و فساد حاکم را از بین ببرند (رازانی، ۱۳۸۳، ص. ۳۸۲).

حال با این توضیحات می‌توان به مقایسه اسلام رادیکال و الهیات‌رهای بخش پرداخت:

۱. هر دوی این الهیات در نتیجه بازتفسیر دین سنتی با توجه به الزامات اجتماعی و سیاسی زمانه خلق شدند. هر چند این دو از ریشه‌ها و زمینه‌های اجتماعی، تاریخی و نظری متفاوتی بهره می‌گرفتند؛ اما نکته اساسی در هر دو، توجه و تأکید به پیوند دین و زندگی به‌ویژه در قالب

پیوند دین و سیاست بود. از دید هر دو، وظیفه مؤمن تنها عبادت و انجام تکالیف دینی نیست، بلکه مبارزه با ظلم و دفاع از مظلومان اهمیت ویژه‌ای در رستگاری مؤمن دارد.

۲. هر چند هر دو به نقد اوضاع اجتماعی و سیاسی می‌پرداختند؛ اما الهیات رهایی‌بخش در پی تشکیل نظام سیاسی و حکومت‌داری نبود و بیشتر معطوف به نقد اوضاع و دفاع از مظلومان پایه‌ریزی شده بود و هیچ نظام سیاسی جایگزینی پیشنهاد نمی‌کرد، در حالی که اسلام رادیکال ضمن اینکه خواهان سرنگونی نظام سلطنتی بود در پی ایجاد نظام سیاسی تازه‌ای بر مبنای آموزه‌های اسلامی بود.

۳. الهیات رهایی‌بخش در آمریکای لاتین شکل گرفته بود و در کشورهای مختلف آن به جهت نظری و عملی رشد کرده بود از جمله در نیکاراگوئه در حالی که اسلام شیعی رادیکال به‌طور مشخص در ایران رشد پیدا کرد و تأثیر عملی خود را برجای گذاشت.

۴. در نیکاراگوئه الهیات رهایی‌بخش در کنار ایدئولوژی ناسیونالیستی و ایدئولوژی مارکسیستی عمل می‌کرد. در واقع این سه ایدئولوژی هر کدام دامنه نفوذ خاص خود را داشتند و هیچ‌یک بر دیگری تفوق گفتمانی پیدا نکرد؛ ولی در هر سه، مبارزه با ظلم در قالب مبارزه با استبداد داخلی و مقابله با دخالت آمریکا محوریت داشت. در ایران همان‌طور که اشاره شد اسلام رادیکال در منازعه گفتمانی با دو ایدئولوژی دیگر هژمونیک شد.

۵. نقش ایدئولوژی در پیروزی انقلاب ایران به مراتب تعیین‌کننده‌تر از نقش آن در انقلاب نیکاراگوئه بود.

۷. طبقات انقلابی

از دید مارکس تاریخ تمام جوامع تاکنون موجود، تاریخ مبارزات طبقاتی بوده است. آزاده و برده، پاتریس و پلین، ارباب و سرف، استادکار و پیشه‌ور روزمزد، در یک کلام، ستمگر و ستم دیده با یکدیگر ستیزی دائمی داشته و به پیکاری بی‌وقفه، گاه نهان و گاه آشکار، دست یازیده‌اند، پیکاری که هر بار یا به نوسازی انقلابی کل جامعه یا به نابودی توأمان طبقات در حال پیکار انجامیده است (مارکس، ۱۳۸۶، ص. ۲۷۶). از دید مارکس مبارزه طبقاتی میان دو طبقه کارگر و سرمایه‌دار در چهارچوب تناقضات روبه رشد سرمایه‌داری نهایتاً منجر به انقلاب و پیروزی طبقه کارگر و از میان رفتن نظام سرمایه‌داری و جامعه طبقاتی می‌شود؛ لذا انقلاب پدیده‌ای طبقاتی است که در آن یک طبقه محکوم علیه طبقه حاکم انقلاب می‌کند و جامعه به سمت مرحله تاریخی بعدی روان می‌شود.

تحلیل‌های مارکسیستی، انقلاب فرانسه، چین، روسیه و... را بر مبنای تضاد طبقاتی تبیین کرده‌اند. چنین تبیینی در باب انقلاب ایران و نیکاراگوئه چندان روشنگر نیست. هر چند ویژگی تضاد گرایانه این نوع تحلیل همچنان در تحلیل این دو انقلاب روشنگر است؛ اما این دو انقلاب را نمی‌توان قیام طبقاتی دانست. این بیشتر به این دلیل است که در این جوامع می‌بایستی به نقش دولت و رابطه آن با طبقات، آن‌چنان‌که اسکاچپل معتقد است، توجه شود. در تحلیل اسکاچپل هر چند طبقات اهمیت زیادی دارند و تضاد آن‌ها در شکل‌گیری انقلاب مؤثر است؛ اما وی با یک چرخش از نظریه کلاسیک مارکسیستی نقش بسیار مهمی را به دولت در منازعات طبقاتی می‌دهد (اسکاچپل، ۱۳۷۶). در ایران و نیکاراگوئه طبقات اجتماعی مختلف در برهه‌های زمانی منتهی به انقلاب هر کدام به شکلی از سیاست‌های دولت متضرر شدند تا آنجا که حتی طبقات همراه دولت نیز به تدریج از آن جدا افتاده یا به انقلابیون پیوستند یا اینکه حمایتی از دولت در برابر انقلابیون صورت ندادند.

در ایران ائتلاف متشکل از دربار شاه، زمین‌داران، برخی روحانیون طراز اول [حداقل سکوت و بی‌عملی آنان]، تجار مرفه، نیروهای مسلح و ایالات متحده آمریکا، که پیش از این توانسته بود مصدق را در سال ۱۹۵۳ ساقط کند، به هنگام اجرای برنامه اصلاحات ارضی شاه در ۱۹۶۳ از هم پاشید. فروپاشی ائتلاف مذکور سرآغاز تشکیل ائتلاف سه‌گانه‌ای مرکب از دولت ایران، طبقه متوسط و بومی دست‌اندرکار بخش صنعت و سرمایه‌گذاران خارجی و به‌ویژه آمریکایی گردید (میلانی، ۱۳۸۷، صص. ۱۲۵ - ۱۲۴). به تدریج و در ادامه اقدامات شاه، طبقه متوسط جدید که از مدرنیزاسیون شاه منتفع می‌شد به دلیل اینکه راه‌های مشارکت سیاسی در حکومت مسدود شد در مقابل شاه قرار گرفت. این طبقه شامل دانشجویان، افراد تحصیل‌کرده، کارمندان دولتی، روشنفکران و ... می‌شود. از سوی دیگر طبقه متوسط سنتی که متشکل از تجار متوسط و کوچک، مغازه‌داران، پیشه‌وران و غیره است (فرهی، ۱۳۷۵، ص. ۱۸۳) و در پیوند همیشگی با روحانیت قرار داشته است، از وضعیت نابرابرانه امتیازات اقتصادی شاه به نفع بورژوازی وابسته به شدت متضرر شد.

در باب رابطه طبقه کارگر با دولت نیز می‌توان گفت: روی هم رفته، سیاست‌های شاه در مورد کارگران موفقیت‌هایی را به همراه داشت که در رویداد چند اعتصاب عمده [و بروز چند اعتصاب نه‌چندان گسترده]، تعداد خیلی کم فعالیت‌های مخالفت‌جویانه در دهه شصت و اوایل دهه هفتاد میلادی منعکس گردید؛ اما مشکلات اقتصادی دهه هفتاد همچون تورم و کمبود مایحتاج اساسی مردم، دستمزدهای واقعی را پایین آورد و اعتراض کارگران صنعتی را

برانگیخت...[و] اعتصاب در تأسیسات صنعتی عمده رو به فزونی نهاد که از تعداد محدودی تظاهرات در [سال‌های قبل ۱۹۷۵] به بیش از ۲۵ یا ۳۰ تظاهرات در سال ۱۹۷۵ به بعد رسید (معدل، ۱۳۸۲، صص. ۱۵۰ - ۱۴۹). روحانیون نیز از یک سو به علت پیوند با طبقه متوسط سنتی دچار خسران اقتصادی شدند و از سوی دیگر سیاست‌های فرهنگی شاه موقعیت آنان را به عنوان گروه‌های مرجع سنتی به خطر انداخته بود. در نیکاراگوئه نیز سیاست دولت همان‌طور که قبلاً اشاره شد این بود که با دادن امتیازات و تهدید، طبقات را با خود همراه کند؛ اما به تدریج اقدامات سوموزا و زیاده‌خواهی خاندان سوموزا عرصه را بر همه تنگ کرد. البته باید متذکر شد که برخلاف ایران، نیکاراگوئه دارای یک طبقه بورژوازی به معنای عام کلمه بود که مستقل از دولت رشد پیدا کرده و شامل خانواده‌های بزرگی بود که از سیاست‌های اقتصادی سوموزا تا اوایل دهه هفتاد میلادی استفاده می‌کردند؛ اما دخالت سوموزا در کار و کسب آن‌ها حتی این گروه را نیز در میانه دهه هفتاد میلادی به خشم آورد (فرهی، ۱۳۷۵، ص. ۱۸۳).

دهقانان در نیکاراگوئه به واسطه سیاست‌های دولت و نیز کاهش قیمت جهانی قهوه در وضعیت بسیار بدی به سر می‌بردند. به طوری که بسیاری از مالکان مزارع کوچک که بدهکار بودند زمین‌هایشان را به زمین‌داران ثروتمندی واگذار کردند که دست به گسترش مزارع قهوه می‌زدند تا قیمت‌های پایین را جبران کنند. با متمرکز شدن زمین‌های کشاورزی، دهقانان آواره شده به صفوف کشاورزان بی زمین و کارگران شهری پیوستند (Defronzo, 1996, p.225). کارگران نیز از رکود اقتصادی و سرکوب اتحادیه‌های کارگری به وسیله خاندان سوموزا آسیب دیده بودند. طبقات متوسط هم به دلیل محدودیت‌های فراگیر در آزادی و مشارکت سیاسی هر روز ناراضی‌تر می‌شدند. به ویژه به دلیل وجود دولتی سرکوبگر و وابسته که از جامعه جدا افتاده بود و برای حفظ خود هر بار به سیاست‌هایی دست می‌زد که عملاً دشمنی طبقات مختلف را به همراه می‌آورد و آن‌ها را به سوی اتحاد با یکدیگر علیه دولت مستقر سوق می‌داد؛ بنابراین در ایران و نیکاراگوئه انقلاب حاصل رویارویی ائتلاف طبقات با دولت بود. میشل فوکو نیز در تحلیل انقلاب ایران ضمن رد طبقاتی بودن این انقلاب، از مفهوم ائتلاف طبقاتی نیز فراتر می‌رود. از دید فوکو یکی از چیزهای سرشت‌نمای انقلاب ایران این واقعیت است که این رویداد انقلابی اراده مطلقاً جمعی را نمایان می‌کند و کمتر مردمی در تاریخ چنین فرصت و اقبالی داشته‌اند... ما در سراسر ایران با اراده جمعی یک ملت برخورد کرده‌ایم... که تنها یک هدف به این اراده جمعی داده شده است، یعنی رفتن شاه (فوکو، ۱۳۹۳، ص. ۵۷). آنچه شاهدش بوده‌ایم، نتیجه یک ائتلاف، مثلاً میان گروه‌های متفاوت سیاسی نبود، نتیجه

سازش میان دو طبقه اجتماعی هم نبود، بلکه ابدأ چیز دیگری روی داد [که همان اراده جمعی یک ملت بود] (فوکو، ۱۳۹۳، ص. ۶۲).

۸. نقش رهبران و شیوه‌های بسیج و مبارزه

از دید وبر مفهوم کاریزما برای خصوصیت ویژه شخصیت یک فرد که به سبب همین ویژگی از افراد عادی جدا انگاشته می‌شود و به‌عنوان کسی که صاحب توانایی‌ها یا خصوصیات فوق طبیعی، فوق انسانی یا حداقل استثنایی، است به کار می‌رود. این ویژگی‌ها بدان گونه‌اند که برای افراد عادی قابل دسترسی نیستند، بلکه منشای آن‌ها الهی یا منحصر به فرد است و بر این اساس فرد مورد نظر به‌عنوان رهبر تلقی می‌شود (وبر، ۱۳۸۴، صص. ۴۴۵ - ۴۴۴). بنا به نظر وبر اینکه از جهت اخلاقی و زیباشناختی فرد کاریزما چه اندازه دارای ویژگی‌های خاص باشد مهم نیست، بلکه مهم این است که فرد از سوی کسانی که در معرض سیادت کاریزمایی هستند، یعنی «پیروان» و «شاگردان» چگونه ارزیابی شود (وبر، ۱۳۸۴، ص. ۴۵۵).

مفهوم کاریزما اساساً مفهومی تفهومی است (حسینی، ۱۳۷۷، ص. ۵۴) و در درک آن باید به دو نکته توجه کرد: اول اینکه ویژگی‌های استثنایی خود کاریزما و درک و ارزیابی پیروان از این ویژگی‌ها. بر این اساس ممکن است فرد ویژگی‌های خاصی داشته باشد؛ اما درک افراد از او چنین نباشد. دوم اینکه برای قرابت میان ظهور کاریزما و درک پیروان از او به‌عنوان فردی استثنایی، اولاً شرایط اجتماعی خاصی لازم است: به‌طوری که در اوضاع بحرانی و غیرعادی، گرایش به رهبر و هواداری از او افزایش می‌یابد (حسینی، ۱۳۷۷، ص. ۵۶). ثانیاً بستر فرهنگی خاصی لازم است به‌طوری که سرچشمه‌های اصلی پیوستگی و گرایش کاریزمایی به یک رهبر را می‌توان در نهادهای عمومی موجود در میراث فرهنگ مشترک جامعه و اسطوره‌هایی که این فرهنگ، از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌دهد، یافت (ویلنر، ۱۹۸۴، صص. ۵۳-۵۲). به نقل از حسینی، ۱۳۷۷، صص. ۵۲-۵۶). با نگاهی به انقلاب‌های گوناگون در تاریخ بشر می‌توان از جهت رهبری، آن‌ها را به دو گروه تقسیم کرد: اول آن‌هایی که یک رهبر مشخص و کاریزما دارند و انقلاب با نام آن‌ها شناخته می‌شود؛ دوم آن‌هایی که یک رهبر مشخص - یک فرد - ندارند و یک گروه یا چند گروه رهبری را بر عهده دارند. در دسته اول می‌توان از انقلاب روسیه، چین و ایران نام برد و نیکاراگوئه در دسته دوم قرار می‌گیرد.

شرایط ظهور کاریزما در ایران (شرایط بحرانی و میراث فرهنگی) به‌خوبی مهیاست. در نیکاراگوئه شرایط بحرانی است؛ اما میراث فرهنگی مانند ایران سرشار از اسطوره‌ها و شخصیت‌های تاریخی ملی و مذهبی نیست. شکل‌گیری کاریزما در انقلاب ایران را در پرتو

نظریه «جانشین سازی اسطوره‌ای» می‌توان فهم کرد که بنابر آن کاریزما در فرایند جانشین سازی به واسطه فعالیت پیروان و فعالیت خویش در پیوند با اسطوره‌ها قرار می‌گیرد و در افکار و عواطف پیروان، جانشین ذوات مقدس، شخصیت‌های تاریخی مورد تکریم یا قهرمانان افسانه‌ای یا تاریخی می‌شود (ویلنر، ۱۹۸۴، ص. ۶۲ به نقل از حسینی، ۱۳۷۷، صص. ۵۶-۵۲).

فرهنگ غنی از اسطوره‌های ملی و مذهبی در ایران بستر خوبی را برای این کار فراهم آورد؛ اما در نیکاراگوئه از چنین فرهنگ غنی‌ای خبری نبود و تنها می‌توان به ساندینو، اسطوره مبارزه ملی اشاره کرد که گروه ساندینیست که رهبری اصلی انقلاب را بر عهده داشتند به خوبی از نام او بهره گرفتند و خود را تداعی و جانشین آن اسطوره قرار دادند. همچنین می‌توان رهبری انقلاب را در دو سطح مطرح کرد، رهبری بسیج کننده و رهبری ایدئولوگ. در ایران رهبری بسیج کننده به طور مشخص از آن آیت‌الله خمینی است؛ اما در حیطه رهبری ایدئولوگ علاوه بر ایشان، افرادی مانند شریعتی، طالقانی و... نیز نقش مهمی دارند. در نیکاراگوئه رهبری بسیج کننده از آن ساندینیست‌هاست؛ اما در رهبری ایدئولوگ این نقش را با سایر رهبران به طور مشترک ایفا می‌کنند.

گروه ساندینیست یک گروه یکدست نبوده است. سه انشعاب مهم در این گروه وجود داشت: گروه اول «نبرد مردمی طولانی» متأثر از مائو به روستاییان توجه داشت و سعی می‌کرد با بسیج دهقانان، سوموزا را از پای درآورد. گروه دوم «پرولتارها» بودند که عقیده داشتند با به حرکت درآوردن کارگران شهری به پیروزی خواهند رسید و سرانجام «خط سه» که قیام یا جناح مسیحی نیز خوانده می‌شد. این گروه از دو جهت کلی با دو شاخه دیگر تفاوت داشت: نخست اینکه تأکید خود را از دیدگاه مارکسیستی اولیه... برداشت و به سرعت دسته‌بندی اعضای خود را به سوسیالیست‌های غیر مارکسیست، فعالان اجتماعی کاتولیک و پروتستان (از جمله کشیشان) و دیگر مخالفان گوناگون سوموزاها که حامی دموکراسی و اصلاحات اجتماعی بودند گسترش داد. دوم اینکه این شاخه... حملات متهورانه‌ای انجام می‌داد و سرانجام در برانگیختن شورش‌های پر دامنه علیه رژیم موفق شد (Defronzo, 1996, pp. 234-236).

در نهایت این سه گروه با هم متحد شدند که خود نمادی از اتحاد طبقات علیه دولت بود. از جهت شیوه مبارزه در انقلاب نیکاراگوئه با توجه به محوریت ساندینیست‌ها، شیوه مبارزه مسلحانه بود و در کنار آن از تظاهرات و اعتصابات و... بهره گرفته می‌شد. همچنین مبارزات ساندینیست‌ها از حاشیه به مرکز بود، یعنی در نهایت به پایتخت کشیده شد و دولت را سرنگون کرد؛ اما در ایران مبارزه مسلحانه فقط به وسیله گروه‌هایی مانند مجاهدین خلق و فداییان خلق پیگیری می‌شد. شیوه اصلی مبارزه در ایران، تظاهرات میلیونی و اعتصابات عمومی بود و البته

مرکزیت این اتفاقات عموماً در پایتخت و چند شهر بزرگ کشور بود و سپس به سایر شهرها سرایت می‌کرد. همچنین می‌توان این دو انقلاب را از منظر دستیابی به آرمان‌ها و تأثیرات منطقه‌ای و بین‌المللی نیز مورد بررسی قرار داد که نیازمند مطالعه مفصل‌تری است.

نتیجه‌گیری

شباهت‌های دو انقلاب نیکاراگوئه و ایران شگفت‌انگیز است. اینکه چگونه دو کشور در دو نقطه بسیار متفاوت جغرافیایی و از آن مهم‌تر با تاریخ و فرهنگ بسیار متفاوت، انقلاب‌هایی تا این حد مشابه را از سر گذرانده‌اند، جای تأمل دارد. بنابر مباحث مطرح شده، این دو انقلاب در مقوله‌های وضعیت اقتصادی، ماهیت دولت و کارکرد آن، شرایط بین‌المللی و طبقات انقلابی بیشترین شباهت را دارند. هر دوی این دولت‌ها در شرایط تقریباً مساعد اقتصادی قرار داشتند. هر دو، دولت‌هایی سرکوبگر و انحصارگرا بودند. همچنین شرایط بین‌المللی به لحاظ جایگاه آن‌ها در ساختار نظام جهانی، فضای ایدئولوژیک مساعد و عدم دخالت کشورهای بزرگ، در رخداد هر دو انقلاب مؤثر بود. در هر دو انقلاب شاهد ائتلافی از طبقات برای مشارکت در کنش انقلابی هستیم؛ اما این دو انقلاب از جهت ایدئولوژی، نقش رهبران و ایدئولوگ‌ها، شیوه‌های بسیج و مبارزه بیشترین تفاوت را دارند. ایدئولوژی انقلاب ایران باز تفسیری رادیکال از اسلام در ترکیب با سایر مکاتب فکری بود و نقش آن در پیروزی انقلاب بسیار تعیین‌کننده بود. در نیکاراگوئه ایدئولوژی هژمونیک‌کی مانند ایران وجود نداشت. از جهت نقش رهبران و ایدئولوگ‌ها، انقلاب ایران در نهایت دارای یک رهبر کاریزمای بسیج‌کننده و چند ایدئولوگ بود؛ ولی رهبری در نیکاراگوئه را گروه سان‌دینست‌ها بر عهده داشت. شیوه‌های بسیج و مبارزه در انقلاب ایران بیشتر بر روی تظاهرات و اعتصاب‌های گسترده و فراگیر متمرکز بود. در حالی که انقلاب نیکاراگوئه عملاً یک جنگ داخلی بود و روش مسلحانه در مرکز روش‌های انقلابی قرار داشت.

۱۱۸

ملاحظات اخلاقی

حامی مالی: مقاله حامی مالی ندارد.

مشارکت نویسندگان: نویسنده به تنهایی در آماده‌سازی مقاله نقش داشته است.

تعارض منافع: بنا بر اظهار نویسنده در این مقاله هیچ‌گونه تعارض منافی وجود ندارد.

تعهد کپی‌رایت: طبق تعهد نویسنده حق کپی‌رایت رعایت شده است.

منابع

- اسکاچیل، تدا (۱۳۷۶). *دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی*. ترجمه مجید روئین تن، تهران: سروش.
- باقی، عمادالدین، (۱۳۸۲). *بررسی انقلاب ایران با درآمدی پیرامون تاریخ معاصر*. تهران: نشر سرایی، چاپ دوم.
- بریتون، کرین (۱۳۷۶). *کالبدشکافی چهار انقلاب*. ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر سیمرخ، چاپ ششم.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۸). *موانع توسعه سیاسی در ایران*. تهران: گام نو، چاپ هفتم.
- بی‌نا (۱۳۵۹). *مبارزه خلق‌ها علیه امپریالیسم*. انتشارات کانون دانش آموزان ایران، چاپ اول.
- تیلور، استن (۱۳۸۸). *علوم اجتماعی و انقلاب‌ها*. ترجمه علی مرشدی زاد، تهران: انتشارات دانشگاه شاهد.
- چالمرز، الن. اف. (۱۳۸۴). *چیستی علم*. ترجمه سعید زیبا کلام، تهران: انتشارات سمت.
- حسینی، حسین (۱۳۷۷). *فرهنگ شیعی و کاریزما در انقلاب اسلامی*. *مجله اطلاعات اقتصادی سیاسی*، ۱۳ (۱۳۸-۱۳۷)، ۵۹-۵۲. <https://ensani.ir/fa/article/103797/57>
- رازانی، احسان (۱۳۸۳). *یک مطالعه تطبیقی؛ هم‌کاوی نقش مذهب در انقلاب ایران و جنبش‌های آمریکایی لاتین*، *مجله راهبرد*، ۱۲(۱)، ۲۲۵-۲۰۳.
dor: 20.1001.1.10283102.1383.12.1.17.0
- صالحی، داوود (۱۳۶۴). *انقلاب در نیکاراگوئه*. تهران: انتشارات سهروردی.
- فرهی، فریده، (۱۳۷۵). *فروپاشی دولت و انقلاب‌های شهری: تحلیلی تطبیقی از انقلاب‌های ایران و نیکاراگوئه*. *مجله راهبرد*، ۵ (۱۰)، ۱۹۴-۱۷۳.
<https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/337942>
- فورن، جان (۱۳۸۴). *نظریه پردازی انقلاب‌ها*. ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران: نشر نی، چاپ دوم.
- فورن، جان (۱۳۸۷). *مقاومت شکننده*. ترجمه احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ هشتم.
- فوکو، میشل (۱۳۹۳). *ایران: روح یک جهان بی‌روح و ۹ مقاله دیگر*. ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی، چاپ دهم.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۸). *تضاد دولت و ملت: نظریه تاریخ و سیاست در ایران*. تهران: نشر نی، چاپ ششم.

- گلدستون، جک (ویراستار) (۱۳۸۷). *مطالعات نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها*. ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: انتشارات کویر، چاپ دوم.
- مارکس، کارل (۱۳۸۶). *مانیفست کمونیست در «مانیفست کمونیست پس از ۱۵۰ سال»*. ترجمه حسن مرتضوی و محمود عبادیان، تهران: نشر آگه، چاپ سوم.
- مصطفوی کاشانی، لیلی (۱۳۷۳). *الهیات رهایی‌بخش یا الهیات سفیدتر؟ نامه فرهنگ، (۱۶)۷، ۱۴۸-۱۵۱*. <https://ensani.ir/fa/article/22768>
- معدل، منصور (۱۳۸۲). *طبقه، سیاست و ایدئولوژی در انقلاب ایران*. ترجمه محمد سالار کسرای، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران، چاپ اول.
- مک گراث، آلیستر، (۱۳۸۴). *در سنامه‌ای الهیات مسیحی*. ترجمه بهروز حدادی، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- میلانی، محسن (۱۳۸۷). *شکل‌گیری انقلاب اسلامی*. ترجمه مجتبی عطارزاده، تهران: نشر گام نو، چاپ پنجم.
- واکر، توماس (۱۳۸۷). *انقلاب نیکاراگوئه*. مندرج در کتاب *مطالعات نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها*. ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: انتشارات کویر، چاپ دوم.
- وبر، ماکس (۱۳۸۴). *اقتصاد و جامعه*. ترجمه عباس منوچهری، مهرداد ترابی نژاد و مصطفی عمارزاده، تهران: انتشارات سمت، چاپ اول.
- هلیل‌رودی، منوچهر (۱۳۵۸). *مبارزه طبقاتی در نیکاراگوئه*. تهران: انتشارات چکیده و انتشارات شباهنگ، چاپ اول.
- Defronzo, j. (1996). *Revolution and revolutionary movement*. west view press.
- Willner, A.R. (1984). *Charismatic Political Leadership*. London: Yale University.